



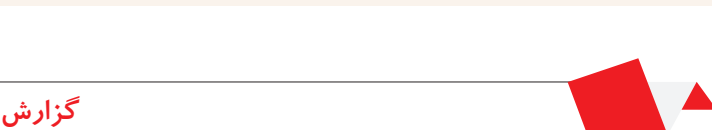
«جنگ» تمامی ندارد

| **یعقوب توکلی** | جانباز جنگ تحمیلی |

گفته‌اند طبق قانون باید ۲۰سال از مجروحیت جانبازان ۷۰درصد بگذرد تا بتوانند خانه‌ای را صاحب شوند؛ این در حالی است که ۲۰سال گذشته و روز به روز زخم‌هایی که ما از جنگ برداشته‌ایم و یا خود به همراه داریم، عمیق‌تر می‌شود.

بارها خودم و همسرم احساس کرده‌ایم که عده‌ای نسبت به همین مقدار ناچیزی هم که بعد از ۳۰سال جمع کرده‌ایم،احساس حسادت می‌کنند؛ همیشه به همسرم گفته‌ام که اصلا نباید از مسردم ناراحت شد و انسان را مقصر دانست. خانواده‌های بسیاری از جانبازانی که با درصدهای بالا روزگار می‌گذرانند، آنها را را کرده‌اند و خیلی‌های دیگر هم که توانسته‌اند شرایط سخت را تحمل کنند، باقرص‌های اعصاب زندگی می‌کنند.برآسانی در صورت وجود چنین موردی در خانواده خود، چه برخوردی با او انجام می‌دادید؟ شاید آن وقت اصلا به تسهیلات ناچیز در نظر گرفته شده برای جانبازان فکر هم نمی‌کردیم.

بعضی از هم‌زمان ما که حالا به خاطر شرایط ویژه‌شان در آسایشگاه‌ها بستری شده‌اند، آن قدر وضع نامناسب و دردناکی دارند که اصلا گفتنی نیست و نمی‌توان آن را به زبان آورد؛شب به دستشویی می‌روند و صبح



گزارش

جنگ ایران و عراق به لحاظ اقتصادی مخرب ترین مناقشه پس از جنگ دوم جهانی است

شهر هایی که یک به یک ویران شدند

طرح نو| جنگی که ۳۱شهریور سال ۵۹ به ایران تحمیل شد، پس از گذشت ۸سال با خسارتی نزدیک به ۹۷میلیارد دلار به خاموشی نشست تا نشان دهد جنگ از زمانی که آغاز می‌شود، همگی از محضولات و تجهیزات ندارد. بی شهادت رسیدن بیش از ۲۲۱هزار ایرانی، به یادگار ماندن ۶۰۰هزار جانباز و آزاده و خسارات مالی و ضررهای اقتصادی کلانی که به کشور وارد شد، همگی از جزئیات جز ویرانی و نابودی ندارد. در طول ۸ ساله روزه بی‌رحمی بودند. خسارتی که تا سال‌ها باعث شد ایران در پی بازسازی شهرهای ویران شده خود باشد و تلاش کند تا وضع کشور را به دوره‌های حاصلی از جنگ بازگرداند. در طول جنگ ایران و عراق، در نتیجه حملات هوایی، زمینی و دریایی از تنش عراق به شهرها و مراکز نظامی، اقتصادی و خدماتی ایران، کشورمان متحمل خسارات فراوان مادی شده. به‌طوری‌که بسیاری از شهرهای اشفالی ایران از جمله خرمشهر، نفت‌شهر، مهران، موسیان، بستان، قصرشیرین، سوسنگرد، دهلران، نوسود و هویزه به کلی تخریب یا غیرقابل سکونت شدند. همچنین بسیاری از شهرهای ایران که به منطقه جنگی نزدیک بودند از جمله آبادان، دزفول، اندیشمک، شوش، پاره ایلام، سردشت، پیرانشهر، مریوان، مهاباد و یانه بالای ۲۰درصد تخریب شدند. پس از گذشت ۲۶سال از پایان جنگ کافی است به خرمشهر سفر کنید. آثار باقی‌مانده از جنگ، روی در دیوار شهر خودنمایی می‌کنند و خمپاره‌پوشی از بسیاری دیگر از آسیاش را از مردم شهر می‌گرفت، هنوز بر تن خرمشهرباقی مانده‌است.

درسال ۱۹۹۱ خاویر پرز دکوئیار (دبیر کل وقت سازمان ملل متحد) رسماً براساس نظر گروه ناظر نظامی سازمان ملل متحد، عراق را آغازگر جنگ معرفی کرده و از خواسته ایران برای دریافت غرامت‌جنگی پشتیبانی کرد. خسارات وارده به ایران در طول جنگ ۸ساله ۹۷میلیارد دلار برآورد شد. جنگ ایران و عراق بر حسب مقیاس انهدام و پیامد اثرات اقتصادی آن، به‌عنوان یکی از مخرب‌ترین مناقشات پس از جنگ دوم جهانی دسته‌بندی می‌شود زمانی که جنگ بودجه‌های عظیم دو کشور را درگیر کرده بود جنگ تحمیلی باعث شد تا برخی کشورها مانند امارات متحده عربی،



عبد الجبار کاکایی را به شاعری می‌شناسند و با ترانه‌هایی که امروزه در میان خوانندگان نسل جدید طرفداران بسیاری دارد ولی گفت‌وگوی ما و او به موضع دیگر از تباط پیدا می‌کند. به جنگ. کاکایی و برادرانش سال‌ها در جنگ ایران و عراق حضور داشتند اگر چه کمتر از آن صحبت می‌کنند. صحبت‌های ما از انقلاب و جریان‌های فکری و سیاسی آن آغاز شد و به خاطرات جبهه رسید.متنی که می‌خوانید خلاصه یک گفت‌وگوی طولانی است.

-

کردهستید؟

بله، متولد سال ۴۲ در کردستان هستم. خانواده‌ام بیشتر در شهرهای مقدس عراق زندگی می‌کردند و در سفری که به سرزمین مادریشان داشتند من به دنیا آمدم. چند ماه بعد آنها قصد داشتند به عراق برگردند باز جویا برندن، چشم‌هایم را باز کردند. برادری را دیدم که می‌گفت، «مرا با لباس فرم دستگیر کرده‌اند و تا به حال خیلی اذیتم کرده‌اند اما نتوانسته‌اند حرفی بکشند.» همان روز یکی از باز جویا از فرط عصبانیت صندلی را برداشت و به سر آن برادر کوباند و او درجا شهید شد.» لحظه به لحظه جنگ ۸ساله پُر است از خاطراتی که نشان‌دهنده این رشادت‌هاست. اگر خدای نکرده همین الان جنگ شود باز جانبازان هستند که در صفاول جبهه خواهند ایستاد.

جنگ همه‌چیز را از ما گرفته است. جنگ فراتر از آن چیزی است که در تصویر و فیلم‌های بیننده فیلم‌هایی که در آنها سربازان عراقی ساده‌لوحانه به تصویر کشیده شده‌اند. جنگ برای ما همیشه ادامه دار د، در دانشگاه فرزندانم قدم می‌زنند و در جشن عروسی آنها جریان دارد. جنگ تمامی ندارد، تمام نبش نیست، در تمام لحظات زندگی‌مان جاری است و هیچگاه صحنه‌های آن از ذهن ما پاک نمی‌شود.

بله، سلسله والیان پیشینه‌ای در دوره صفویه دارند و در اواخر قاجار به محدوده حکومتشان تنها به ایلام ختم می‌شد و در اوایل دوره پهلوی آخرین حاکم آن غلام‌رضاخان از رضاخان شکست می‌خورد و به عراق می‌رود که الان قبرش در وادی‌السلام نجف است. اجداد ما کارگزار و دبیر و مستوفی دربار والیان بودند. عکس‌های بعضی‌هایشان هنوز هست.

■ **داشتن این اجداد احساس غرور می‌کنید؟**
بیشتر به این فکر می‌کنم که بی‌هویت نبودیم و دوست دارم این گذشته را به جوان‌ها منتقل کنیم. دکتر ایرج افشار تالیفات خوبی درباره خان‌های ابو قداره دارد.

■ **اوایل بار چگونونه در انقلاب شرکت داشتید؟**

بهار سال ۵۷بود و دیگر پاسبان هادر محله‌ها گشت نمی‌زدند، اجرام جزو استان‌های پیشرو در انقلاب بود و خود مردم گروه‌هایی را برای حفاظت شبانه در محله‌ها تشکیل دادند. من و تعداد دیگری از هم سن و سال‌هایم هم در این گروه‌ها بودیم شب اولی که برای نگهبانی محله اسپستانه بودم، متوجه شدم که وظیفه سنگینی داریم. فکر می‌کردم وقتی برای محافظت ساده از یک خیابان باید شهرایی خوبی را تحمل کنی و آماده‌باش بمانی پس نگهداری از یک کشور تماماً سخت‌تر است.

■ **همان نگهداری از کشور باعث شد به جنگ بروید؟**

انتگیزه اصلی من برای رفتن به جبهه با دیدن یک گزارش تلویزیونی تقویت شد. آن هم از تلویزیون عراق. وقتی جنگ شروع شد تلویزیون عراق نشان داد که چطور ارتش‌اش وارد خاک ایران شدند. می‌دیدم که تانک‌ها به شهر مهران حمله کردند.

قبلا فامیل‌هایمان آن جا بودند و ایام عید به دیدنشان می‌رفتیم. تمام خاطرات خوب کودکی‌م از آن شهر بود. تانک‌ها از روی زمین بازی که در آن بازی می‌کردیم رد شدند. دیدن این صحنه‌ها خیلی ناراحتم کرد و فکر کردم این حق ما است که وطنمان را پس بگیریم. رفتم اسم نوشتم و اعزام شدم.

■ **به خط مقدم رفتید؟**

من خط را انتخاب کردم. می‌گفتند تو دبلم داری و برای کار اداری بمان ولی می‌خواستم به خط بروم. از ۵۰نفر چه‌های ایلام که رقتیم جبهه ۱۱نفرمان برای خط اعزام شدند. خودمان رقتیم یعنی وسیله‌ای نبود. گفتند خودتان وسیله پیدا کنید. ما هم آمدم لب جاده و با یک وانت رقتیم بل فلزی که ورودی منطقه جنگی بود. آن جا مدارک را نشان دادیم و به ما اسلحه ۳ و خشاب دادند. یادم هست در اسلحه‌خانه پیرمردی کار می‌کرد که وقتی تفنگ را به من داد گفت این سلاح یک شهید است. اثر خون شهید هنوز روی بدنه تفنگ دیده می‌شد و جایش مثل زنگ‌زدگی بود. بعد منتظر مینتی بوس‌هایی شدیم که شب‌ها برای بردن نیروها می‌آمدند. چون روزها امکان دید عراقی‌ها بود. ۲روز طول کشید و بالاخره با ۴۰نفر از بچه‌های یافت‌آباد سوار یک مینتی بوس شدیم. توی همان جمع کوچک که با هم رفیق شده بودیم ما کردها را به جنگاوری و شجاعت می‌شناختد که خیلی ایهت داشت.

■ **کجا رفتید؟**

از مسیرهای فرعی و پیچ در پیچ به سمت مهران می‌رفتیم عراقی‌ها منور می‌زدند. یک رزمنده که همراه ما بود می‌گفت اینها از شما می‌ترسند که منور می‌زنند و می‌گفت شما سربازان امام زمان(عج) هستید. ۹و ۸ شب بود که به مهران رسیدیم. شهر تخلیه شده، همه جا تار یک بود و صدای هم نمی‌آمد. احساس رسیدن به جبهه را نداشتیم. ما را در یک خانه مستقر کردند و شام هم نان خشک بود. خوابیدیم و ۵ صبح با صدای انفجار بیدار شدم. دویدم و سرم را از بالکن خانه‌ای که در آن بودیم بیرون آوردم تا ببینم کجا را زده‌اند یک نفر داد زد سرت را ببر تو و گرنه با اولین ترکنی کلمات تا ایلام پرت می‌شود.

■ **کجا رزده بودند؟**

مدت کوتاهی که گذشت یک وانت لندکروز آمد کنار همان ساختمانی که ما بودیم. سرر و صدا شد. فهمیدیم ۳ تا از بچه‌های یافت‌آباد که باهم آمده

بودیم صبح از خواب بیدار می‌شوند و راه می‌افتند توی شهر هیچ کس هم نبود که به آنها بگوید کدام نقطه در تیررس است همان‌طور که می‌روند عراقی‌ها آنها را می‌بینند و با یک شلیک هر ۳ را می‌کشند. بدنشان از هم پاشیده بود. این اولین تصویری بود که از جنگ دیدم. آن بچه‌ها ساعت بیشتر توی جنگ نبودند. هیچ اطلاعات دقیقی از منطقه نداشتند و کسی هم آنها را نسبت به وضع توجیه نکرده بود. بعد از آن تا مدتی روحیه بچه‌های یافت‌آباد خراب شده بود و انگار نمی‌توانستند نگهبانی بدهند. ما کرها بیشتر کار را انجام می‌دادیم. یادم هست ۱۲شب من و دوستم فرج خزری را به انتهای شهر بردند و آن جا توی یک جوی آب خشک شده برای نگهبانی گذاشتند آن‌جا شهر تمام می‌شد و بقایش بیابان بود. گفتند هر کس از روه‌رو آمد شلیک کنید. من و فرج تا ۵ صبح با تفنگ آماده و دست روی ماشه و نفس در سینه حبس بدون حرف‌زدن روه‌رو را نشانه رفته بودیم. یک طرف ما با فاصله حدود ۲۰ متر گاهی صدای خش‌خش می‌آمد. توی گوش هم پیچ می‌کردیم و نمی‌دانستیم چه‌کار کنیم. صبح که شد مسئول نگهبانی آمد و فهمیدیم توی جوی آن طرف خیابان هم ۲نفر مثل ما را با همان شرایط به نگهبانی گذاشته بودند. آنها هم صدای ما را می‌شنیدند نمی‌دانستند چه‌کار کنند.

■ **ممکن بود هر دو گروه همدیگر را بکشید. من اگر بودم فکر می‌کردم نیروی دشمن دارد ما را دور می‌زند. هیچ رمز یا اسم شناسایی برای ارتباط با نیروی خودی نداشتید؟**
نه، بعد ما را از شهر مهران به پایگاه کشاورزی اهواز منتقل کردند تا حجم آتش روی مهران کمتر شود. توپخانه عراق، مهران را می‌کوبید و فکر کردنداگر ما را به جای دیگری ببرند شاید چند تا ز توپ‌های عراق به سمت ما کج شود و اثرش روی مهران کاهش پیدا کند. ما هم در پایگاه کشاورزی به شدت استنار را رعایت می‌کردیم. این بود که گلوله باران مهران ادامه پیدا کرد. بعد یک فرمانده با موتور هوندایش آمد و شروع



گفت و گو با عبد

باید جنگ را با

| محمدسرا

کرد جلوی چشم عراقی‌ها و دور پایگاه کشاورزی گاز دادن و دود و گرد و خاک درست کردن. در ۲۰ متریش گلوله می‌خورد. از آن‌وقت عراقی‌ها فهمیدند آن‌جاهم نیرو مستقر است و روزگار ما سیاه شد.

■ **در جریان عملیات‌های منطقه قرار داشتید؟**

نه، یک بار با دوستم تصمیم گرفتیم برویم زیارت امامزاده سیدحسین. راه افتادیم که فاصله طولانی پایگاه تا امامزاده را پیاده برویم. تشنه شدیم و دنبال آب می‌گشتمیم ناگهان متوجه شدیم در یک چاله بزرگ تعداد زیادی از رزمندگان پنهان شده‌اند. رقتیم جلو ولی نتنها به ما آب ندادند بلکه بدو و بیراه هم گفتند. فهمیدیم آنها مشغول انجام یک عملیات

دوستانم را در همان زمان در خرمشهر از دست دامد و می‌دانم که دختر و پسر هر کس بلد بود یا حتی بلد نبود، مقابله می‌کرد. ولی در شهرهای

دیگر این آمادگی ذهنی نبود و درکی نداشتیم. کسی فکر نمی‌کرد که عراق بخواهد به ما حمله کند. فکر می‌کنم سال ۴۷ یا ۴۸ بود که عراق یکبار حمله کرد و جنگ ۴،۳ روزه‌ای بود که سریع در دریا تمام شد و به شهر نرسید، بنابراین مردم ذهنیتی از جنگی طولانی نداشتند.

■ **درباره اثرات اقتصادی و روحی جنگ زیاد صحبت شده است اما از شما که در آن دوران در مناطق جنگی بودید می‌خواهیم بپرسیم که اثرات اجتماعی جنگ بر مردم آن مناطق چه بود؟**

فکر می‌کنم مهم‌ترین مساله‌ای که به وجود آمد، احساس ناامنی وحشتناک بود. وقتی احساس امنیت ندارید، بر تمام بخش‌های زندگی‌تان تأثیر می‌گذارد. قطعی مواد غذایی و قطع آب و برق در یک‌ماه اول وحشت زیادی را ایجاد کرد. عده‌ای شهر را ترک می‌کردند و عده‌ای مجبور به ماندن بودند و این گسیختگی و فاصله خانواده‌ها را به وجود آورد. بعد حضور مردان در جبهه‌ها و نبودن آنها در خانواده به وجود آمد و زن‌ها مجبور شدند به تنهایی بار زندگی را به دوش بکشند. دلهره و اضطراب همیشگی در جنگ تا همین الان هم اثرات خود را باقی گذاشته است. بمباران و موشک یک محله را به‌طور کامل از بین می‌برد و جاهایی که پراز زندگی بود به سرعت خاموش می‌شد. اثر جنگ در مردم آن منطقه چیزی نیست که از بین برود. فرض کنید اگر چیزی با مرگ طبیعی یا بیماری بعید، شما زمینه پذیرش را دارید حتی شاید فکر کنید کار طبیعت است و عادلانه اما در جنگ نمی‌توانید چیز عادلانه‌ای ببینید.

■ **این اثرات تا چه حد از نظر فرهنگی و شخصیتی مردم مناطق جنگی را تغییر داد؟**
یک بخش این است که سختی‌های جنگ، دره‌دروی‌ها، آوارگی‌ها و از دست دادن‌های



درگیری‌های خلق عرب و از تنش محلی به اوج رسید، ذهنیت مردم آماده بود و مردم مفهوم بمب‌گذاری و کشته‌شدن آدم‌ها را در ذهن داشتند و از آن جایی که تلویزیون‌های منطقه را راحت می‌گرفتیم و شب و روز رزه ارتش صدام را می‌دیدیم که مرتب مارش نظامی می‌زدند و آمادگی را تش‌شان را نشان می‌دادند، در خرمشهر بود که متوجه شدیم جنگ شوخی نیست.

■ **این تصور که جنگ در اوایل از سوی مردم جدی گرفته نشد، بین بقیه مردم هم رایج بود؟**

حس کردیم که خطرناک است. اولین تصویری که از حمله به دزفول دارم، مدتی بعد از آن بود که چون صحبت از جنگ شد، در زیرزمین می‌خوابیدیم. اولین موشک پشت خانه‌مان را خراب کرد و باعث شد مقداری خاک روی سرمان بریزد. چشم‌مان جایی را نمی‌دید و فکر می‌کردیم همه مریم و الان آن دنیاییم و از آن‌جا بود که متوجه شدیم جنگ شوخی نیست.

■ **این تصور که جنگ در اوایل از سوی مردم جدی گرفته نشد، بین بقیه مردم هم رایج بود؟**

در خرمشهر اوضاع خیلی متفاوت بود چون یک‌سری بمب‌گذاری صورت گرفته بود و